

پیش از این در رابطه با کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن 1357" که بوسیله "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" در بهار امسال منتشر شده است، بحثی از طرف نگارنده این سطور تحت عنوان "هدف دشمن از "تاریخ نگاری" برای چریکهای فدائی خلق چیست؟" در اتاق پلتاکی چریکهای فدائی ارائه شد. با توجه به حجم زیاد کتاب و گستردگی موضوعات مطرح شده در آن، بررسی تمام و کمال این کتاب که در واقع از طرف وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بر علیه نیروهای مبارز و انقلابی جامعه ما تنظیم و پخش شده است به وقت بیشتری نیازمند است. در اینجا می گویم بدنبال بحث ارائه شده در پلتاک، زوایای دیگری از کتاب مزبور را مورد توجه قرار داده و به بررسی آنها بپردازم. در ابتدا یادآور شوم که وزارت اطلاعات که از شدت کینه و نفرت مردم و جوانان نسبت به خود آگاه است جهت گمراه کردن خوانندگان به خصوص خوانندگان جوان، کتاب را نه به نام خود بلکه به اسم شخصی به نام محمود نادری منتشر کرده است. "محمود نادری" در میان خیل گسترده قلم به مزدان جمهوری اسلامی نام شناخته شده ای نمی باشد و تاکنون کسی مطلبی را از چنین نامی ندیده و نخوانده است. با این حال از آنجا که کتاب مزبور بر اساس اسناد سازمان اطلاعات و امنیت کشور در زمان رژیم سلطنت یعنی ساواک تدوین گشته و این اسناد و گزارشات تنها در اختیار وزارت اطلاعات یعنی ساوامای جمهوری اسلامی قرار دارد، روشن است که این نام چه جعلی باشد و چه نباشد بیانگر هویت یکی از مزدوران وزارت اطلاعات می باشد که خمینی دژخیم آنها را "سربازان گمنام امام زمان" می نامید. آنها همان شکنجه گران و تیر خلاص زن هائی هستند که در طول حیات جمهوری اسلامی از هیچ جنایتی در حق مردم ستمدیده ما دریغ نورزیده و با کشتار مبارزین "گورستانهای بی مرز" شیار کردند. همین به اصطلاح سربازان گمنام امام زمان هستند که حال به دستور ولی فقیه جنایتکارشان وظیفه تخطئه چهره نیروهای انقلابی و مخدوش کردن سیمای هر عنصر مخالف رژیم را به دوش گرفته اند. نکته مهمی که در مطالعه این کتاب باید مد نظر گرفته شود این است که امروز در تاریخ سازی دولتی می کوشند چنین جلوه دهند که مبارزات مردم ما که سر انجام به سرنگونی رژیم سلطنت انجامید، از 15 خرداد 42 و با اعتراض خمینی و روحانیت به شاه آغاز شده است. کتابهای دیگری نیز در این زمینه نوشته اند و آخوند ها نیز هر جا فرصت می یابند سعی در جا انداختن این تاریخ می کنند. برای نمونه حائری شیرازی به دروغ در شیراز فریاد می زند که "این روحانیون بودند که جلوی رژیم ایستادند و دانشگاهیان چنین کاری نمی کردند" (خبرگزاری کار ایران 26 آبان 1387). البته مردم ایران می دانند که در صحنه واقعی مبارزه بر علیه دیکتاتوری سلطنت در این دوران اتفاقا خمینی و دارو دسته اش کمترین نقش را داشته اند. در این "تاریخ" سازی، مبارزات دهه 50 که با پیشگامی کمونیستهای فدائی پیش رفت و نقشی بزرگ و تاریخی در تاریخ مبارزات مردم ما کسب نمود آماج حمله اصلی قرار دارد و قلم به مزدان جمهوری اسلامی در تلاش اند تا با توسل به هر وسیله ای از جمله اسناد ساواک ساخته جهت مخدوش نمودن چهره انقلابیون چریک فدائی و پیشبرد خط ضد انقلابی فوق الذکر گام بردارند.

هدف اصلی رژیم از جعل تاریخ مبارزات مردم ما و قلب حقایق در ارتباط با جانفشانیها و تلاش های نیرو های مردمی که در دهه 50 در جهت سرنگونی رژیم شاه و رسیدن به آزادی دست به فعالیت انقلابی زدند، و کوشش در جا انداختن تاریخ سراسر دروغی که خود ساخته اند نیز در اساس این است که جوانان مبارز ما را از گنجینه گرانبھائی از تجربه که با خون پاک باخته ترین انقلابیون و کمونیستها بدست آمده محروم ساخته و عمر ننگین خود را طولانی تر سازد.

متأسفانه همچون همیشه به دنبال انتشار این کتاب شاهد تلاشهای مذبحخانه ای از طرف افراد و نیروهای معلوم الحالی بودیم که کوشیدند حمله همه جانبه دشمن را کاری تحقیقی جلوه دهند و بیشرمانه تر سعی شد که نویسنده "گمنام امام زمان"، "دلسوز چریک ها" جا زده شود. این عده با وزارت اطلاعاتی هائی چنین برخورد می کنند که خود در توصیف کار چگونگی تاریخ سازی خود نوشته اند: "در این کتاب تلاش شده تا از میان مجموعه اسناد پراکنده ای که عموماً بر بازجویی ها مبتنی است؛ نقشی از سیمای چریکهای فدائی تصویر گردد" و چون خود بخوبی بر این امر آگاه اند که اعترافات زندانی در زیر شکنجه مملو از اطلاعات نادرست می باشد، جهت موجه جلوه دادن این روش مذموم و کثیف در به اصطلاح تاریخ نویسی، مدعی شده اند که اساساً بدون تکیه بر بازجویی ها و اقرار کسب شده از سوی نیروهای امنیتی که بقول خودشان "در شرایط خاص" (که مفهوم واقعی آن همانا در

شرایط بازجوئی و اعمال شکنجه می باشد ) اخذ شده هر گونه تاریخ نگاری نا دقیق و ناقص می باشد. به این ترتیب آنها پس از اینکه این نوآوری در زمینه تاریخ نگاری را مورد تأیید قرار داده اند با دست چین کردن تکه هایی از بازجوئی های رفقای فدائی و برخی گزارشات ساواک، پروژه تاریخ سازی خود را پیش برده و بقول خودشان تاریخ چریکهای فدائی را به رشته تحریر در آورده اند، و بعد هم با وقاحتی که تنها از سربازان گمنام امام زمان یعنی امثال لاجوردی ها ، حسین شریعتمداری ها ، روح الله حسینی ها و سعید امامی ها ساخته است از دیگرانی که خود در گوشه ای از این جریان نقش داشته اند می خواهند که برای تکمیل این پروژه پا پیش بگذارند .

بنابراین، قبل از هر چیز باید دید که آیا تاریخ نویسی بر اساس اعترافات زیر شکنجه چه معنایی دارد و آیا اساساً می توان اعترافات زیر شکنجه را مبنای شناخت یک جریان سیاسی قرار داد؟ دژخیمان وزارت اطلاعات یعنی نویسندگان کتاب به این سوال پاسخ مثبت می دهند چرا که جنایت و شکنجه در ذات کثیف آنها نهادینه شده است. اساساً اگر آنها و همپالگی هایشان وهمینطور کسانی که در بساط رژیم می رقصند، غیر از این بگویند تعجب بر انگیز خواهد بود. اما برای هر انسانی که قلبش برای تحقق حقوق اولیه و بدیهی انسانها می تپد ، نمی گویم برای رهائی کارگران و زحمتکشان از سلطه ستم طبقاتی، نمی گویم برای برقراری سوسیالیسم و کمونیسم بلکه تنها اگر برابری و آزادی و حقوق اولیه بشر مورد نظر باشد در این صورت هم استناد به اعترافات که در زیر شکنجه اخذ شده، عملی غیر انسانی، غیر اخلاقی و فاقد هر گونه وجاهت حقوقی و قانونی است. در کشور های پیشرفته غربی که دمکراسی بورژوائی در آنها حاکم است دادگاهها نه تنها چنین اعترافات را مبنای رسیدگی و کار دادرسی خود قرار نمی دهند بلکه بر عکس اگر روشن شود که زندانی یا فرد مورد اتهام به زور و اجبار مبادرت به اعتراف نموده نه تنها آن اعترافات را به رسمیت نشناخته و کنار می گذارند بلکه قانوناً باید کسی که زندانی را تحت فشار قرار داده تا مجبور به اعتراف نماید تحت محاکمه قرار گیرد. در انگلستان دادگاهها حداقل تا کنون به پلیس اجازه نداده اند که مکالمات ضبط شده تلفنی متهم را به مثابه سند به دادگاه ارائه کند چرا که استراق سمع خود عملی غیر قانونی است اما سربازان گمنام امام زمان با وقاحتی که تنها از آنها ساخته است، بازجوئی در "شرایط خاص" یعنی در زیر شکنجه های دژخیمانی چون حسینی ها، عضدی ها، حسین زاده ها، تهرانی ها و رسولی ها را حقیقت محض و اسنادی قابل اتکاء جا می زنند و از آن بیشرمانه تر آنها را دستمایه تاریخ نگاری قرار می دهند. بنابراین کسانی که خود اعتراف می کنند که بنیان کارشان بر اعتراف زندانیانی قرار دارد که در زیر شکنجه این اعترافات را بیان کرده اند از همان گام اول خود را رسوا و بی اعتبار نموده و حاصل کارشان از همان برگ اول فاقد هرگونه ارزش و اعتباری است. تازه خود آنها را باید به دلیل چنین گستاخی بیشرمانه ای به محاکمه کشید. حال برای شناخت بیشتر روش کاربه اصطلاح تحقیقی دشمنان مردم، باید دید که آیا سربازان گمنام امام زمان به همین اعترافات زیر شکنجه پای بند مانده اند و یا بر عکس با دخل و تصرف در آنها و با قرار دادن برخی کلمات و جملات در متن بازجوئی ها تلاش کرده اند همان تکه های بازجوئی ارائه شده را آنطور که خود احتیاج داشته اند شکل دهند تا قادر باشند خط ضد انقلابی خود را در مخدوش نمودن چهره رزمندگان فدائی پیش ببرند. نگاهی به بازجوئی های ارائه شده با توجه به خط فکری حاکم بر چریکهای فدائی و مباحثات جاری در آن و با توجه به شناختی که از شخصیت رفقای که بازجوئی آنها مورد استناد قرار گرفته وجود دارد، نشان می دهد که نویسندگان کتاب هر کجا که خواسته اند به میل خود تغییراتی در متن بازجوئی ها داده اند . به همین دلیل است که آنها در حالیکه در طول صفحات کتاب بارها به بازجوئی رفقای مشخصی استناد می کنند اما هیچ سندی که بیانگر این امر باشد که این حرفها و استنادات واقعا در بازجوئی آن رفیق قید شده ارائه نمی دهند. می توان گفت که در قریب به اتفاق مواردی که نویسنده کتاب به بازجوئی های رفقای چریک فدائی استناد نموده هیچ سند و دستخطی ارائه نداده. به خیال آنها چون نویسنده از سربازان گمنام امام زمان می باشد و ولی فقیه جمهوری اسلامی یعنی خامنه ای هم گفته است که: " در کشور امام زمان تقلب وجود ندارد" پس خواننده باید به حرفهای آنها باور کند و بپذیرد که حتماً نیازی به ارائه سند نبوده است به خصوص که به باور نویسندگان کتاب در مملکت امام زمان شک در معصومیت سربازان گمنام امام زمان مثل شک در وجود خود امام زمان بوده و از جرم هائی است که چه در این دنیا و چه در آن دنیا عقوبتهای سختی در بر دارد. البته نویسندگان کتاب دشمن برای رفع این مشکل در پایان کتاب حدود 20 صفحه بازجوئی از 20 رفیق فدائی را درج نموده اند و با این کار به خواننده می گویند باید بپذیری که موارد دیگری هم که به آنها استناد شده حتماً عین همین مواردی که گراور شده می باشد و بوسیله نویسندگان کتاب مورد تحریف قرار نگرفته است. که البته اتفاقاً همین ها نیز به آشکاری مورد تحریف قرار گرفته اند . اما حتی اگر این 20 صفحه را هم دقیق و مستند بدانیم (که عملاً نیستند چون همانطور که اشاره شد در همین ها هم تحریف و جعل صورت گرفته )همه استناد های دیگر نویسنده روی هوا است و به واقع کتاب فاقد هر گونه سندیتی می باشد. برای نمونه در این کتاب بارها به بازجوئی های رفیق شهید بهمن روحی

آهنگران استناد شده اما حتی یک برگ از دستخط وی در کتاب درج نشده است. برای رفع این کمبود همواره به بازجوئی شفاهی رفیق بهمن اشاره می شود. می دانیم که رفیق بهمن در 17 بهمن سال 54 دستگیر و در 24 بهمن همان سال زیر شکنجه شهید شده است. آیا در حدود 7 روزی که نامبرده زنده و در زیر شکنجه و بازجوئی جلادان شاه قرار داشته هیچ مطلبی روی کاغذ ننوشته است؟ اگر هیچ دستخطی از وی ارائه نداده اند. پس به همان صورتی که قبلا اشاره شد انتظارشان از خواننده این است که هر چه را آنها یعنی "سربازان گمنام امام زمان" از قول وی می گویند، باید بپذیرد. همچنین باید دانست که وقتیکه ریش و قیچی دست رذالت پیشگان وزارت اطلاعات می باشد تعجبی ندارد که آنجائی هم که دستخطی را به عنوان سند بازجوئی رفیقی ارائه می دهند سند جعلی بوده باشد، یعنی خودشان برای زندانی برگ بازجوئی درست کرده باشند. برای نمونه برگی که به عنوان بازجوئی رفیق بهروز دهقانی ارائه شده کاملا جعلی بوده و تقلبی بودن آن اظہر من الشمس است. از آنجا که دستخط این رفیق از گذشته در سطح جنبش موجود بوده و امضای وی نیز در زیر برخی از نامه هائی که از او تاکنون چاپ شده قابل رویت است اثبات این جعل سهل تر است. از جمله دستخط رفیق بهروز در کتاب جمعه که در سال 58 از سوی احمد شاملو منتشر می شد، ماهی سیاه کوچلو دانا که به کوشش سیروس طاهباز منتشر شده است و در کتاب "برادرم صمد بهرنگی روایت زندگی و مرگ او" که اسد بهرنگی نوشته است درج گردیده است. کسانی که به چنین کتابهایی دسترسی ندارند می توانند دستخط این رفیق را در پیام فدائی ویژه صمد بهرنگی که در شهریور ماه 1383 از سوی چریکهای فدائی خلق منتشر شده و در سایت سایهکل موجود است نیز ملاحظه نمایند. هر کس می تواند با مقایسه این دستخط با آنچه بنام بازجوئی رفیق بهروز دهقانی در این کتاب چاپ شده متوجه شود که نویسندگان کتاب جهت پیشبرد خط ضد انقلابی خود چگونه حتی برگ بازجوئی برای خود و به نام دیگران ساخته و امضای خود را نیز به جای امضای رفیق بهروز جا زده اند. در این مورد مشخص همه هدفشان آن بوده که به خیال خود نشان دهند اینکه فدائی ها می گفتند بهروز قفل سکوت بر لب زد و اسرار خلق را حفظ کرد و جان باخت دروغ است و گویا کسی نمی تواند در زیر شکنجه های سازمانهای اطلاعاتی مقاومت نموده و از دادن به قول اینها "تمامی اطلاعات" خود به پلیس خودداری نماید. زهی بیشرمی!

با توجه به مطالب فوق با قاطعیت می توان گفت که حتی آنچه به نام بازجوئی رفقای فدائی مورد استناد قرار گرفته بیشتر جعلی و بر اساس تمایل نویسندگان کتاب به رشته تحریر در آمده است و اساسا نمی تواند به عنوان منبع موثقی برای اظهار نظر در مورد دیدگاهها و تاریخ چریکهای فدائی خلق مورد استناد قرار گیرد. این را به خصوص به آنهایی باید گفت که در جعلی بودن به اصطلاح اسناد ارائه شده شک نمی کنند. اینها فراموش کرده اند دارو دسته حاکم چه بر سر به اصطلاح اسناد سفارت آمریکا آوردند. حتما خیلی ها بیاد دارند که در آن جریان هر کس را که می خواستند بد نام کنند با تکیه بر اسنادی که مثلا دانشجویان خط امام آنها را تکه تکه به هم چسبانده بودند، عامل امریکا قلمداد می کردند. اتفاقا حالا پس از کهنه شدن آن داستان برخی از خودی هاشان اساسا سندیت آن اسناد را زیر سوال می برند. امروز آنهایی که بیشرمانه از "دلسوزی" نویسنده این کتاب نسبت به چریکها صحبت کرده و از آن دچار شعف شده اند لاپوشانی می کنند که ساوامای جمهوری اسلامی که این کتاب را تنظیم کرده، همان ارگانی است که در یک دوره در روز روشن نشریه دانشجویی جعل کرده و با پخش آنها در دانشگاهها توجیه دستگیری دانشجویان را مهیا کرد و علیرغم اینکه همه می دانستند این نشریات جعلی هستند، بازهم آن دانشجویان را دستگیر و شکنجه کرده و به زندان محکوم نمود. آخر سند جعل کردن هم یکی از "کسب و کار" های جمهوری اسلامی است که یکی از آخرین نمونه های آن جعل سند دکترا برای علی کردان، وزیر کشور دولت امام زمان می باشد که رسوائی آن هرگز فراموش نمی شود.

جدا از سند سازی های وزارت اطلاعات و جعلی بودن بازجوئی ها مسئله دیگری که باید به آن توجه نمود این امر است که زندانی زیر شکنجه همواره چه برای خلاصی از شکنجه و چه به خاطر گمراه کردن دشمن اطلاعات نادرست و دروغ در اختیار بازجو قرار می دهد. برای نمونه در آن سالها رسم این بود که هر کسی را که می گرفتند برای عدم افشای نام رفقاییش و کور کردن خط ساواک بخشی از اطلاعات و فعالیتهای خود و یا منبع جزواتی که از وی گرفته بودند را به گردن رفیقی می انداخت که قبلا شهید شده بود و در صورتیکه با توجه به مجموعه روابط اش نمی توانست از نام رفیق شهیدی استفاده کند، در درجه اول از رفیقی که می دانست فراری است و فعلا دست ساواک به او نمی رسد، نام می برد. برای نمونه رفیق عباس مفتاحی که مقاومت اش در زیر شکنجه های ساواک شهره عام و خاص بود، در زمان دستگیری و تا مدتها، رفیق چنگیز قبادی را که در آن زمان فراری بود به عنوان مسئول خود نام می برد و از رفیق مسعود احمدزاده که می دانست دستگیر شده است هم به عنوان رفیق تحت مسئولیت اش اسم برده بود. در حالیکه بعد ها روشن شد که خودش یکی از بنیان گذاران چریکهای

فدائی خلق می باشد. بنابراین بدون توجه به تاکتیک هائی که زندانی برای فریب دشمن بکار می برد، چگونه می توان بازجوئی های اسرای یک تشکیلات را مبنای تاریخ نویسی قرار داد. چنین کاری تنها نشاندهنده اوج حماقت کسانی است که شکنجه و خشونت ضد انقلابی در ذهنشان نهادینه شده است و فکر می کنند هر اعتراف زیر شکنجه را می توانند به دیگران به عنوان حقیقت محض جا بزنند فکر نمی کنم که دیگر نیازی به طرح مثالهای بیشمار می که در این زمینه وجود دارد باشد.

در مورد بازجوئی ها باید به ردالت دیگری نیز اشاره کنم که در این کتاب به وفور بکار برده شده است، و آن همانا قاطی کردن اظهارات زندانی که در تاریخ های مختلف و در بازجوئی های متفاوت بیان شده، می باشد. اگر تحریفاتی را که در بازجوئی های گراور شده در کتاب انجام شده را نادیده بگیریم و فرض را بر درستی ادعا هایشان بگذاریم انگاه می توان برای نمونه به بازجوئی رفیق غفور حسن پور اشاره کرد که در صفحه 896 کتاب درج شده تا نشان داده شود که حسن پور این کمونیست پیگیر، خود گفته است که کمونیست نیست! ویا در مورد این رفیق که بزرگترین نقش را در شکل گیری، سازماندهی و تجهیز گروه جنگل داشته و خونش را ضامن باورهایش کرده چنین جلوه می دهند که وقتیکه در مقابل این سوال قرار می گیرد که چرا عکس های شاه و فرح از متن کتابی که احتمالا در خانه اش پیدا شده پاره شده است. شاه را "اعلیحضرت" خطاب می کند. هدف نویسنده از درج این صفحه روشن است وی در تلاش است تا به اصطلاح حسن پور را خراب کند.

از آنجا که در این کتاب چهره هر رفیق فدائی را به شکلی خراب می کنند در مورد رفیق حسن پور با این دلقک بازی می خواهند به خواننده چنین القا کنند که وی خودش را کمونیست نمی دانسته است و از شاه و فرح هم با احترام نام می برده است چنین برخوردی را در مورد رفیق شهید احمد خرم آبادی نیز کرده اند تا اینطور القاء کنند که از فرار چریکها خودشان هم خودشان را کمونیست نمی دانستند! و یا به دلیل بی ارادگی وضعف در شرایط بازجوئی این امر را انکار و حتی شاه مزدور را "اعلیحضرت" خطاب می کردند.

در برگی که به عنوان بازجوئی از رفیق حسن پور در کتاب چاپ شده بازجو از او سوال می کند که اگر نام دوستان خود را نگوئید معنایش این است که به علت "فعالیت های مضره و کمونیستی" از اظهار حقایق خودداری می کنید و حسن پور در پاسخ می گوید که "من کمونیست نیستم و نبودم و نخواهم بود" حال ببینیم که این پاسخ در چه زمانی داده شده است تاریخ بازجوئی 23 آذر سال 49 می باشد یعنی درست روز دستگیری رفیق غفور حسن پور که در زمان دستگیری افسر وظیفه بوده و هنوز دقیقاً نمی داند که دشمن تا چه حد از وی اطلاعات دارد. و همه تلاش اش این است که همه سر نخ هائی را که ساواک دارد را شناخته و کور سازد. در چنین شرایطی معلوم است که او نباید هم سینه سپر کرده و بگوید من یک کمونیست هستم. برای اطلاع رفقا باید بگویم که حسن پور در 23 آذر 49 دستگیر شد و رفقای شهر و رابطین کوه که وی آنها را می شناخت در حدود 11 تا 13 بهمن هنوز علنا داشتند فعالیت می کردند و هیچکدام دستگیر نشده بودند آیا این خود حد و مدت طولانی مقاومت این رفیق را نشان نمی دهد؟

بدون شک هر رفیق انقلابی در بازجوئی می کوشد که خود را با اطلاعات دشمن انطباق دهد. بنابراین احمقانه است که از کسی که هنوز بازجو، اطلاعی از وی ندارد و یا خود وی از حد اطلاعات بازجو بی اطلاع است انتظار داشت که در روز اول بازجوئی همان برخوردی را داشته باشد که بعداً و پس از روشن شدن پرونده در پیش می گیرد. اما نویسنده کتاب که به دلیل شغل نا شریف اش یعنی کار در وزارت جهنمی اطلاعات به این امور آگاه است واما خواننده خود را ناآگاه تصور کرده است، برای خراب کردن رفیق حسن پور به چنین ترفند رذیلانه ای متوسل شده است.

ترفند مشابهی را جهت ضعیف جلوه دادن رفیق کبیر مسعود احمدزاده در زیر شکنجه و بازجوئی به کار برده اند. بازجوئی مسعود در اوین که چند هفته پس از دستگیری اش و در شرایطی که بازجویان ساواک این رفیق را در جریان اعترافات دیگران قرار داده بودند انجام شده، در این کتاب به حساب بازجوئی روز اول و اعترفات وی جا زده شده است. واقعیت این است که رفیق مسعود در اوائل مرداد سال 50 بوسیله شهربانی و نه ساواک دستگیر شد و در شهربانی روز های متوالی شکنجه شد اما سرسختانه مقاومت نمود و اطلاعاتی در اختیار بازجویانش قرار نداد. پشت وی را کاملاً سوزانده بودند و رفیق حمید توکلی که در زمان شکنجه رفیق مسعود در اتاقی که نزدیک اتاق بازجوئی مسعود قرار داشته محبوس بود بعد ها در اوین گفت: یکبار که تعداد شلاق هائی که به وی می زدند را شمرده بود تنها در آن بار حدود 600 شلاق به وی زده بودند حالا شما خود قضاوت کنید که چه درجه ردالتی لازم است تا چنین رفیقی را فردی ضعیف جلوه دهند و بگویند که او شماره تلفن خانه رفیق قبادی را و آدرس خانه دیگری را لو داده است. اتفاقاً در صفحات دیگری از کتاب، خودشان اعتراف می کنند که مسعود شماره تلفن خانه ای را گفته که ماهها پیش تخلیه شده بوده و از این طریق دشمن به هیچ کس دست نیافته است و آدرس خانه ای را به شکنجه گران خود داده که خود می دانسته در آنجا تله

انفجاری کار گذاشته شده بوده . به واقع لحظه ای به این بیندیشید که این رفیق باید از چه جسارت و شجاعت و اراده انقلابی قوی ای برخوردار باشد که در زیر شکنجه هم دشمن را به سوی تله مرگ هدایت می کند .

نویسندگان کتاب با درج اطلاعاتی که ادعا می شود فلان رفیق در اختیار بازجو قرار داده است و یا حتی چاپ اظهار پشیمانی رفیقی که اساسا خود آن نوشته ممکن است جعل و دروغ باشد می کوشند رفقائی را خراب و خط ضد انقلابی خود را پیش ببرند. بنابراین اجازه دهید که از زاویه دیگری هم به بازجوئی زیر شکنجه بپردازیم. تاین موضوع هم روشن شود که نمی توان شخصیت یک انقلابی را به هیچ وجه در محدوده چگونگی مقاومت او در زیر شکنجه خلاصه نمود. تجربه نشان داده است که مبارزین عکس العمل های مختلفی در مقابل شکنجه از خود بروز می دهند. برخی سرسختانه می ایستند و چیزی نمی گویند تا بازجو مجبور شود گوشه هائی از اطلاعات خود را باز گو نماید. آنها سپس در همین چارچوب بازجوئی پس می دهند . برخی در زیر فشار شکنجه و برای خلاصی از اذیت و آزار شرایط بازجوئی، اطلاعاتی در اختیار بازجو قرار می دهند. اما دوران بازجوئی گر چه یکی از حوزه هائی است که در شناخت هر انقلابی اهمیت دارد اما تنها عامل نبوده و نباید و نمی توان شخصیت یک انقلابی را صرفا با این عامل سنجید. چون تجربه نشان داده که رفقائی که در جریان بازجوئی از عهده کامل شکنجه بر نمی آیند و تا حدی ضعف نشان می دهند در خیلی از مواقع دو باره روحیه خود را باز یافته و در پروسه های بعدی که زندانی در پیش دارد مثل دادگاه و زندگی جمعی در زندان و یا پس از آزادی از زندان، قاطعانه به مبارزه ادامه داده و از باور های خود دفاع می کنند. بنابراین اگر کسی می خواهد درکی عینی و واقعی از یک مبارز داشته باشد باید کل پروسه مبارزاتی وی را در نظر بگیرد. در این صورت خواهد دید که چرا برخی از رفقا که در بازجوئی در لحظاتی مقاومت مورد انتظار را نداشته اند بیدادگاه های رژیم را به صحنه محاکمه خود او تبدیل نمودند در حالیکه می دانستند که چنین دفاعیاتی نتیجه ای جز اعدام در بر ندارد. بنابراین همواره باید این درس را در نظر گرفت که افراد را باید در پروسه فعالیت و زندگیشان در نظر گرفت تا به شناختی واقعی از آنها دست یافت .

یکی دیگر از شگرد های کثیف کتاب دشمن جهت خراب کردن انقلابیون این است که نویسندگان می کوشد با چاپ نامه هائی به خواننده اطلاع دهد که برخی از رفقا برای نجات جان خود اظهار پشیمانی کرده اند. گرچه ما تا کنون با تکیه بر فاکت های غیر قابل انکار نشان داده ایم که اسناد ادعائی درج شده در کتاب دشمن فاقد سندیت بوده و نویسنده هر کجا لازم داشته جهت پیشبرد خط خود سندی ساخته یا جعل کرده است، اما در رابطه با رفقا احمد خرم آبادی ،علیرضا نابدل و مناف فلکی باید با قاطعیت تاکید کنم که اگر چنین رفقائی در بیدادگاه های شاه چنین اظهار پشیمانی هائی کرده بودند، هرگز اعدام نمی شدند . در آن سالها تنها کافی بود که فردی انقلاب سفید شاه و اصلاحات ارضی را مورد تأیید قرار دهد تا از تخفیف های اساسی در مدت محکومیت اش برخوردار شود. بماند به اینکه کسی نامه پشیمانی بنویسد. ولی به جای این که در محکومیت وی تخفیف قائل شوند اعدامش هم بکنند! بنابراین چنین تهمت ها و سند سازیهائی کوچکترین تاثیری در خدشه دار کردن نام این رفقا نمی تواند ایجاد کند. اتفاقا غرض ورزی نویسندگان کتاب را در قبال رفیق مناف فلکی با توجه به زنده بودن رفقائی که با وی در یک دادگاه محاکمه می شدند و شاهد زنده دفاع ایدئولوژیک مناف در بیدادگاه شاه یعنی دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در مقابل رژیم شاهنشاهی بودند به وضوح می توان نشان داد. و یا باید در مورد رفیق علیرضا نابدل توضیح داد که چگونه نویسنده حتی اشاره ای به برخورد قهرمانانه این رفیق که برای ندادن اطلاعات به دشمن خود را از طبقه سوم بیمارستان شهربانی به بیرون پرتاب کرد نمی کند ولی به هر ترتیبی سعی در خراب کردن چهره او می کند. جالب است توجه کنیم که در کتاب دیگری که به نام "نهضت امام خمینی" از طرف وزارت اطلاعات تحت نام سید حمید روحانی(زیارتی) نامی منتشر شده است باز برای خراب کردن رفیق احمد خرم آبادی تلاش شده است. اجازه دهید توجه شما را در این مورد به سند سازی وزارت اطلاعات جلب کنم. در سندی که به عنوان گزارش ساواک در صفحه 1223 کتاب مزبور چاپ کرده اند آمده است که "مجتبی خرم آبادی" در دادگاه "در مرحله آخرین دفاع وفاداری خود را نسبت به شاهنشاه آریامهر و میهن اعلام" نمود . توجه کنید گزارش ساواک در مورد احمد خرم آبادی است اما در به اصطلاح سند وزارت اطلاعات نوشته شده "مجتبی خرم آبادی" . در حالی که مجتبی در هنگامیکه رفیق احمد خرم آبادی در بیدادگاه رژیم شاه محاکمه می شد آزاد بوده و بدون هیچگونه ارتباطی با چریکهای فدائی خلق زندگی خود را می کرد . از آنجا که مجتبی بعد ها به جنبش مسلحانه پیوست و در سال 52 در یک درگیری نابرابر شهید شد روشن است که سند سازان که الزاما باید از ماموران وزارت اطلاعات باشند، به اشتباه نام مجتبی را به جای نام برادرش نوشته اند وگرنه چنین اشتباهی از ساواک نمی توانست سر بزند که نام احمد خرم آبادی که در حضورش بود را مجتبی قید کند. این اشتباه سربازان گمنام امام زمان است که حال که دو برادر شهید شده اند در سند سازی خود نام آنها را به اشتباه به جای هم بکار برده اند. آیا همین مورد از سند

سازی، خود بیانگر آن نیست که اظهار ندامت های ادعا شده در کجا و بوسیله چه کسانی جعل شده است؟ در مورد اینکه چرا دژخیمان وزارت اطلاعات اینقدر اصرار دارند که نام احمد خرم آبادی را خراب کنند هم باید دانست که نامه ای که رفیق احمد خرم آبادی برای مادرش رفیق عزت غروی نوشته است در آن سالها در سطح جنبش توزیع شده و یکی از با احساس ترین و موثر ترین نامه هائی بود که در جلب نظر مردم به جنبش مسلحانه موثر بود. حال کتاب دشمن می کوشد با چهره ای که از احمد خرم آبادی می سازد این نامه را جعلی و کار خودچریکهای فدائی آنهم برای گول زدن مادر غروی و جلب وی به سازمان جلوه دهد. این بی شرمی تنها از سازمان دهندگان برنامه هویت برای بی هویت کردن مبارزین ساخته است. اما در همین جا باید گفت که نام پر آوازه این رفقا هرگز از یاد ها فراموش نشده و چنین تلاشهای مذبحخانه ای هرگز عظمت بر خوردهای انقلابی شهدای ما در مقابل دشمنان توده ها را خدشه دار نخواهد ساخت و جز رسوائی هر چه بیشتر حاصلی برای رژیم دار و شکنجه نخواهد داشت.

در خاتمه لازم است با تاکید بر تلاش مذبحخانه نویسندگان کتاب دشمن که می کوشند تاریخ چریکهای فدائی خلق را تحریف و نقش بزرگ و انقلابی این جریان در تغییر فضای سیاسی جامعه در آن سالها ی سیاه سلطه دیکتاتوری سلطنت را کمرنگ و مخدوش سازند به کسانی که آن کتاب را کاری تحقیقی جلوه می دهند گفت که شما با کار تحقیقی خواندن دروغها و اراجیف وزارت اطلاعات خاک به چشم جوانان این مملکت می پاشید. باید به آنها گفت که شما بار دیگر به همگان نشان می دهید که جز در جهت طولانی تر کردن سلطه دیکتاتوری حاکم گامی بر نمی دارید. هر چند که البته از کسانی که همواره نشان داده اند جز پابوس قدرت حاکم بودن نقشی ندارند، این رذالت امری طبیعی و بدیهی است. اما بر عکس این تلاش های مغرضانه، جوانان ما به خوبی می دانند که اساس کار دست اندرکاران وزارت اطلاعات در این کتاب نه انجام یک کار تحقیقی است و نه قصد آنها تاریخ نویسی برای چریکهای فدائی خلق می باشد، بلکه آنها در تلاش اند تا با تحریف تاریخ مردم ما از طریق جعل تاریخ چریکهای فدائی خلق، تاریخ ساخته شده خود را به مردم قالب کرده و جوانان را از هر گونه مبارزه انقلابی و هر گونه کار تشکیلاتی باز دارند و اجازه ندهند که گذشته چراغ راه آینده گردد.

20 آذر 1387 - دسامبر 2008